

# مشورت حق مردم و وظیفه حکومت

سید جواد ورعی

یکی دیگر از پژوهش‌هایی که در مرکز تحقیقات علمی دبیرخانه مجلس خبرگان به پایان رسیده و اینک مراحل فنی چاپ و انتشار را می‌گذرانند، تحقیق در موضوع «حقوق متقابل حاکم و شهروندان» است که توسط پژوهشگر محترم حجة الاسلام آقای سید جواد ورعی تحقیق و نگاشته شده است. این تحقیق مبسوط که در دو بخش سامان‌یافته، نخست به حقوق و وظایف شهروندان می‌پردازد و سپس حقوق و وظایف حاکم را مورد بررسی قرار می‌دهد. آنچه می‌خوانید بخشی از این پژوهش گسترده است که از بخش نخست آن انتخاب شده است. امید می‌رود این تحقیق به زودی در قالب یک کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

«مشورت»، یکی از وظایف حاکم اسلامی و کارگزاران حکومتی در نظام اسلامی است.<sup>۱</sup> مشورت کردن، اصلی عقلایی و رایج در میان همه دانایان و عقلای عالم است. اهمیت و نقش مشورت در مسائل مختلف، بویژه مسائل مهم و پیچیده اجتماعی که افراد، به تنهایی، از شناخت همه زوایای مسأله ناتوان‌اند، بی‌نیاز از توضیح است.

قرآن کریم، نمونه‌هایی از مشورت شخصیت‌های تاریخی را نقل کرده که نشانه رواج آن



در میان ملل و اقوام مختلف است. در قرآن، از مشورتِ ملکه سبا با سران کشور<sup>۲</sup>، مشورتِ فرعون با اطرافیان دربارهٔ قتل موسی به خاطر کشتن یک قبطی،<sup>۳</sup> مشورتِ زن و شوهر در امور خانوادگی،<sup>۴</sup> مشورتِ مؤمنان با هم<sup>۵</sup> و مشورتِ پیامبر اکرم (ص)<sup>۶</sup> سخن گفته شده است. در اهمّیت مشورت، همین بس که رسول خدا (ص) و اولیای الهی، علی‌رغم برخورداری از علم و عصمت و ارتباط با عالم غیب، به امر الهی، با یاران و نزدیکان خود مشورت و به دیگران نیز مشورت کردن را توصیه می‌کردند. در قرآن کریم، یکی از اوصاف مؤمنان، «مشورت با هم» شمرده شده است.

بنابراین، حسن مشورت و لزوم آن در مسائلی که انسان به تنهایی از تصمیم‌گیری دربارهٔ آن‌ها عاجز و ناتوان است، روشن بوده و نیازی به اقامهٔ دلیل و برهان ندارد. بحثی که ما، در این جا، در پی طرح آن هستیم، دربارهٔ چند محور است:

الف) محدودهٔ مشورت با دیگران چیست؟

ب) آیا بر حاکم اسلامی، واجب است که در همهٔ مسائل، با دیگران مشورت کند؟ و اصولاً، مشورت، امری نیکو و پسندیده است یا در بعضی از موارد، واجب و در بعضی از موارد مستحب است؟

ج) فلسفهٔ مشورت با دیگران چیست؟ آیا مشورت، فقط، برای آگاهی یافتن از زوایای پنهان مسألهٔ مورد مشورت است یا حکمت‌های دیگری هم دارد؟

د) آیا حاکم اسلامی، موظف است پس از مشورت کردن، رأی مشاوران را - در صورت اتفاق نظر - و رأی اکثریت آنان را - در صورت اختلاف نظر - بپذیرد و بدان‌گردد نهد؟ آیا رأی مشاوران یا اکثریت آنان، برای حاکم اسلامی، لازم‌الاتباع است به طوری که اگر خود، نظر دیگری داشته باشد یا با اقلیت مشاوران، همراهی باشد، باید از آن صرف‌نظر کند؟

#### ◀ الف. محدودهٔ مشورت

هدف اصلی از مشورت، استفاده از نظر دیگران و شفاف‌تر شدن مسائل و آشکار شدن زوایای پنهان آن برای تصمیم‌گیری و اجرای هر چه بهتر امور است. بدیهی است که مشورت، در صورتی مُجاز است که حکم مسأله، از سوی خداوند، به عنوان قانونگذار مشخص نشده باشد و تصمیم‌گیری دربارهٔ آن، به حاکم جامعه واگذار شده باشد.

در مباحث گذشته، یادآور شدیم که حاکم اسلامی، مُجاز به تصمیم‌گیری در احکام ثابت



مجلس‌الاستفتا

مشورت: حق مردم و وظیفهٔ حکومت



۸۵

شرعی نیست، چنان‌که به لحاظ تخصصی که در شناخت و استنباط احکام شرعی دارد، تلاش خود را برای کشف احکام شرعی، از روش‌های خاص خود به عمل می‌آورد و مشورت در این عرصه، نقشی ندارد.

به عبارت دیگر نقش مشورت، تنها، در حوزه مقرراتی است که حکومت، برای اداره جامعه، وضع کرده و به اجرا می‌گذارد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«ماکان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضی الله ورسوله أمراً أن ینکون لهم الخیرة من أمرهم»<sup>۷</sup>؛  
هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول او حکم کنند، اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار کنند).

مفسران، در اینکه نمی‌توان در محدوده مسائلی که از طریق وحی روشن شده، مشورت کرد، تردیدی نداشته‌اند و لذا در ذیل آیه مبارک «وشاورهم فی الأمر» نیز این نکته را مورد اشاره قرار داده‌اند.<sup>۸</sup> برای یاران پیغمبر نیز این مسأله، از وضوحات بوده، به طوری که گاه که حضرت از آنان نظرخواهی می‌کرد، سؤال می‌کردند: «آیا در این زمینه، وحی نشده است و ما حق اظهار نظر داریم؟»<sup>۹</sup>.

نیز «امر» را در آیه یاد شده «امر امت» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی، امور اجتماعی و سیاسی مربوط به آنان<sup>۱۰</sup>. پس پیامبر، به عنوان حاکم جامعه، مأمور شده تا در امور مربوط به مردم، از آنان نظرخواهی کند. حضرت نه به عنوان «پیامبر»، مأمور به مشورت با مردم است - زیرا پیامبر در این عرصه، تنها، پیام‌رسان است و خود نیز حقّ دخل و تصرف در احکام الهی را ندارد، چه رسد به دخالت مردم - و نه به عنوان یک شخص، مکلف به مشورت است - زیرا مشورت در امور شخصی، امری عقلایی و پسندیده بوده و ضرورتی بر الزام آن نسبت به پیامبر نیست، به علاوه که پیامبر، در امور شخصی خود، نیازی به مشورت با دیگران که اساساً با او قابل مقایسه نبودند، نداشته است - بلکه به عنوان حاکم جامعه که تدبیر امور اجتماعی و اداره جامعه را بر عهده داشت، موظف به مشورت با مردم، آن هم در دایره امور مربوط به خود آنان شد، نظیر آیه مبارک «و أمرهم شوری بینهم» که مؤمنان در امور مربوط به خود با هم مشورت می‌کنند.

#### ◁ ب. حکم مشورت

مطلب دیگر آنکه «آیا مشورت، بر حاکم اسلامی، در همه مسائل حکومتی، واجب است یا در بعضی از مسائل، لازم و ضروری و در بعضی از موارد، جایز و یا مستحب است؟».



پاره‌ای از مفسران، با استناد به آیه مبارک «وشاورهم فی الأمر» - که به صیغه امر بیان شده - مشورت پیامبر با یاران‌اش را واجب شمرده‌اند<sup>۱۱</sup> و وقتی پیامبر با مقام علم و عصمت‌اش، ملزم به مشورت باشد، حاکمان غیر معصوم، به طریق اولی، موظف به مشورت خواهند بود. برخی دیگر به قرینه «فاعف عنهم» و «استغفرلهم» که برای جلب نظر مردم است، «شاورهم فی الأمر» را نیز به همین منظور دانسته و لذا آن را مستحب شمرده و توصیه‌ای اخلاقی دانسته‌اند.<sup>۱۲</sup>

بعضی از مفسران، بر این اعتقادند که اگر آیه، دلالت بر «وجوب مشورت» داشته باشد، لازمه‌اش آن است که بقیه موارد مذکور در آیه، یعنی عفو و استغفار نیز واجب باشد که یکی از موارد آن، عفو از گناهان کبیره مسلمانان، حتی شرک است که باید بر پیامبر واجب باشد، در حالی که این لازمه، قابل التزام نیست.<sup>۱۳</sup>

به نظر می‌رسد که این سخن، ناتمام باشد؛ زیرا، مفسران، «عفو» را ناظر به تزییع حقوق پیامبر و «استغفار» را ناظر به «حقوق الهی» دانسته‌اند<sup>۱۴</sup> و طلب مغفرت برای مسلمانانی که حقوق الهی را تزییع کرده و احیاناً توبه کرده‌اند، محذوری ندارد، به علاوه که آن دو را نیز مانند مشورت، بر پیامبر واجب شمرده‌اند.

بعضی از علما، امر به مشورت را در این آیه شریف، در مقام توهّم حذر دانسته و جواز و مشروعیت را استفاده کرده‌اند.<sup>۱۵</sup>

توضیح مطلب اینکه عده‌ای از مسلمانان، در جنگ بدر، از میانه راه بازگشتند و از جهاد روی برگرداندند. پیامبر، پس از بازگشت از جنگ، آنان را مورد سرزنش قرار داد. در این هنگام، این آیه مبارک نازل شد و پیامبر را مأمور کرد که برای آنان طلب مغفرت کرده و مورد بخشش قرار دهد و با آنان مشورت کند؛ چون، پس از آن عتاب، به خاطر تخلف، احتمال می‌رفت که آنان از سوی پیامبر و مسلمانان طرد شوند، به طوری که در مسائل اجتماعی شرکت داده نشوند و مثلاً مشورت با آنان ممنوع گردد، از این رو، آیه شریف، در مقام تجویز مشورت و مشروعیت آن نازل شده است.

یکی از دانشمندان معاصر اهل سنت، درباره مشورت پیامبر در جنگ بدر برای تصمیم‌گیری درباره اسرای جنگی می‌گوید:

عموم فقها، اتفاق نظر دارند که این مشورت، مشروع است و نه لازم و ضروری؛ یعنی، بر حاکم اسلامی لازم است که در بحث و رأی خود، از مشورت استفاده کند، ولی الزامی ندارد که



حتماً، رأی اکثریت را بپذیرد، به طوری که اگر با نظر خودش مخالف یافت، حتماً از نظر خود صرف‌نظر کند...<sup>۱۶</sup>

سپس به عنوان نمونه، به نظر یکی از مفسران اهل سنت استناد می‌جوید:  
شخص مشورت کننده، در اختلاف آرا، اندیشه و تأمل می‌کند و هر کدام را به کتاب و سنت نزدیک‌تر یافت، اتخاذ می‌کند. اگر خداوند، او را به یکی از آرا و نظرها راهنمایی کرد، بر آن رأی، عزم خود را جزم کرده و باتوکل بر خداوند، آن را اجرا می‌کند.<sup>۱۷</sup>

به نظر می‌رسد که میان «لزوم مشورت» و «قبول نظر همه مشاوران یا اکثریت آنان» تلازمی فرض شده، چنان‌که بعضی از اساتید بدان تصریح کرده‌اند،<sup>۱۸</sup> اما حق، این است که تلازمی میان این دو مؤلفه وجود ندارد. «مشورت کردن» با «قبول رأی اکثریت»، ملازمه ندارد، علاوه بر آن‌که مشورت، حکمت‌های مختلفی دارد و تنها، برای «رسیدن به واقع و کشف نظر برتر» صورت نمی‌گیرد، و جنبه‌ی طریقی ندارد، حتی اگر حکمت آن، منحصر به کشف رأی برتر بود، باز هم میان مشورت و قبول رأی اکثریت تلازمی برقرار نبود. درباره پیشوایان معصوم که مشورت نمی‌تواند جنبه‌ی طریقی داشته باشد. بلکه حکمت‌های دیگری دارد که در «مطلب سوم» مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بنابراین، حتی اگر آیه شریف، بر وجوب مشورت پیامبر - و به طریق اولی، حاکمان غیر معصوم - در مسائل کلان و مهم اجتماعی و سیاسی دلالت کند، باز هم لزوم پیروی از رأی اکثریت مشاوران، استفاده نمی‌شود. این مسأله را در «مطلب چهارم» شرح خواهیم داد.

### ◀ ج. فلسفه مشورت

مشورت، به لحاظ فوائد متنوعی که دارد، نمی‌تواند دارای یک فلسفه و حکمت باشد. در این جا، به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

#### □ ۱. استفاده از نظر دیگران

بدون شک، مهم‌ترین فلسفه مشورت، به عنوان سنت رایج عقلایی، استفاده از نظر دیگران و روشن شدن زوایای پنهان یک مسأله، بخصوص مسائل غامض و پیچیده است که معمولاً از توان تصمیم‌گیری افراد خارج است. در مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، دولتمردان جوامع پیشرفته، بدون استفاده از نظر کارشناسان مربوطه، در هر زمینه، قادر به بررسی همه جانبه مسائل و تصمیم‌گیری مطلوب نیستند. گاه، انسان، در



تصمیم‌گیری‌ها، دچار خطا می‌شود که در صورت مشورت با دیگران، از غلتیدن در خطا و لغزش، محفوظ می‌ماند. علی(ع) در وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه می‌گوید:

مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا؛<sup>۱۹</sup>  
هر کس از نظرهای مختلف استقبال کند، به زوایا و نقاط خطا و لغزش پی می‌برد.

نیز در جملاتی کوتاه و پرمعنا می‌فرماید:

مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عَقُولِهَا؛<sup>۲۰</sup>  
کسی که با رجال و شخصیت‌ها، مشورت کند، خود را در عقول آنان سهیم کرده و از نظر آنان بهره می‌برد.

حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضْمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛<sup>۲۱</sup>  
بر هر عاقلی فرض است که نظر عقلا را به نظر خود بیفزاید و آگاهی‌های حکیمان را به علم و آگاهی خود ضمیمه کند.

علما و دانشمندان اسلامی، چنین حکمتی را برای مشورت‌های پیامبر و جانشینان معصوم او انکار کرده‌اند؛ چرا که آنان، با داشتن «علم و آگاهی» و «عصمت» و «ارتباط با وحی»، بی‌نیاز از نظر و دیدگاه دیگران‌اند.<sup>۲۲</sup>

مشورت «برای استفاده از نظر دیگران» در صورتی انجام می‌شود که شخص مشاور، لاقفل، «در موردی که در باره‌اش مشورت می‌شود» داناتر و عاقل‌تر از شخص مشورت‌کننده باشد یا جمعی، به عنوان مشاور، همه جوانب مسأله را بررسی کرده و در اختیار شخص قرار دهند (عقل جمعی) و چنین امری در مورد پیامبر و اهل بیت او، مطرح نیست. نه یکایک مشاوران را می‌توان از آنان داناتر و عاقل‌تر دانست و نه جمع بندی گروه مشاوران را می‌توان جامع‌تر از جمع بندی آنان شمرد.

یکی از مفسران، در این باره می‌گوید:

مشورت، به حکم عقل، نیکو است؛ چون، موجب اجتماع آرا و تقویت عقول مدبره و سیاسات خواهد بود. عقول متعدده هم بهتر از عقل واحد است. لکن این مطلب، در عقول است که عقل واحد، اعلی از همه نباشد، ولی درباره پیامبر که اعلی از همه است، مشورت، جز به رفق و اعتنا به شأن و تألیف قلوب، وجهی ندارد.<sup>۲۳</sup>

علما و دانشمندان دیگر نیز همین واقعیت را در قالب‌های گوناگونی مطرح کرده‌اند و استفاده پیامبر و ائمه معصوم(ع) را از نظر دیگران، به عنوان فلسفه مشورت‌های آن بزرگواران، نفی کرده‌اند. حال، سؤال این است که «حکمت و فلسفه مشورت‌های پیامبر(ص) و ائمه هدی(ع) با یاران و نزدیکان چه بوده است؟».



علما، از دیرباز، به این سؤال پاسخ داده‌اند و چند نکته قابل توجه را در این زمینه مطرح ساخته‌اند. شیخ مفید، از علمای قرن چهارم و پنجم هجری، در یک مناظره با یکی از علمای اهل سنت، حکمت مشاوره‌های رسول خدا(ص) را در سه نکته خلاصه کرده است:

یکم، ایجاد الفت در مسلمانان؛

دوم، تعلیم به آنان که در امور خویش از دیگران نظرخواهی کنند؛

سوم، شناسایی افراد خیرخواه از بدخواه و منافق.<sup>۲۴</sup>

پس از وی، دانشمندان و مفسران شیعه و سنی، در ذیل آیه شریف «و شاورهم فی الأمر» بر همین نکات، با شرح و بسط بیشتری تکیه کرده و احیاناً نکاتی را افزوده‌اند که به اجمال مروری می‌کنیم.

#### □ ۲. شخصیت دادن به مردم

بدیهی است که مشورت کردن پیامبر اکرم(ص) با اصحاب، نوعی شخصیت دادن به آنان و ایجاد الفت بیشتر میان آنان و رسول خدا بود. با توجه به مقام شامخ آن حضرت و ارتباط با وحی، مشورت با اصحاب، نشانه اهمیت بود که حضرت برای اطرافیان خود قائل بود و این امر، از چشم یاران پنهان نبود. از این رو، مشورت پیامبر را با خود، مایه افتخار و مباهات در برابر غیر مسلمانانی می‌دانستند که به لحاظ غرور و نخوت سران قبائل، نشانی از نظرخواهی در میانشان مشاهده نمی‌شد. آنان که قبل از گرایش به اسلام، هیچ‌گاه مورد توجه رهبران اجتماعی خود نبودند، توجه پیامبر به خود را در امور مهمی چون جنگ‌ها، بسیار مهم و با ارزش ارزیابی می‌کردند. گاه اصحاب و یاران پیشوایان معصوم، از اینکه طرف مشورت آنان قرار می‌گیرند، اظهار شگفتی می‌کردند. زمانی که امام هشتم(ع) از معمر بن خالد در مسأله‌ای نظرخواهی کرد، او گفت: «آیا شخصی مانند من، به شما مشورت دهم و با شما مشارکت کنم؟!». حضرت، با ناراحتی به سیره رسول خدا(ص) استناد جست و او را از حالت استعجاب خارج کرد.<sup>۲۵</sup>

#### □ ۳. تعلیم و تربیت دیگران

از همین جا، می‌توان به نکته دیگری پی برد. پیامبر اکرم(ص) از وجود روح نخوت و تکبر در میان اعراب مطلع بود و وروش سران قبائل را در برخورد با افراد قبیله دیده بود. از این رو، با آنکه خود از نظر دیگران بی‌نیاز بود، اما برای تعلیم و تربیت مسلمانان، بالاخص



صاحبان منصب و قدرت - که در معرض لغزش قرار دارند - اقدام به مشورت و نظرخواهی می‌کرد و با اتخاذ این روش، رفتار متکبرانه رؤسای قبائل و صاحب منصبان را در برخورد با مردم تقبیح می‌کرد. پیامبر اکرم (ص) را «کنیزالمشاوره» و کسی که روش و مشی

زندگی اش، بخصوص در جنگ‌ها، بر مشورت استوار است، معرفی کرده‌اند.<sup>۲۶</sup> پس، مشورت‌های پیامبر، اگر تأثیری در رفع ابهامات مسأله نداشت - چرا که اساساً، ابهامی برای آن حضرت، متصور نیست - اما در جهت رشد و ارتقای فکری و ارزش‌های اخلاقی، تأثیر به‌سزایی داشت. اساساً، عادت دادن مردم، بخصوص حاکمان جامعه، به مشورت، آنان را از ابتلا به «تکبر و نخوت»، بازداشته و گرایش به «تواضع و فروتنی» در آنان ایجاد می‌کند.

#### □ ۴. شناسایی افراد

نکته دیگری که در هر جامعه‌ای برای حاکمان جامعه، اهمیت دارد، شناسایی افراد دل‌سوز و خیرخواه از افراد بدخواه و منافق است. در مشورت‌ها و نظرخواهی‌ها است که می‌توان به میزان درک و شعور و آگاهی و تخصص افراد پی برد و می‌توان از جهت‌گیری افکار و اندیشه‌های اطرافیان مطلع شد و در همین گفت و گوها و نظرخواهی‌ها است که گاه، باطن افراد، بر خلاف ظاهرشان، نمایان می‌شود.

تا مردسخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

پیامبر اکرم (ص) با مشورت و نظرخواهی، از نیت افراد مطلع می‌شد. قرآن کریم، از وجود یک جریان نفاق، در مدینه، در آیات متعددی خبر می‌دهد. پیامبر، گاه، برای شناسایی وابستگان به این جریان خطرناک، از این روش بهره می‌جست. مثلاً، پس از پایان جنگ بدر و اسارت گروهی از قریش و بنی‌هاشم به دست مسلمانان، بعضی از مسلمانان، خواستار قتل اسیران شدند. گفتند: «علی ابن‌ابی‌طالب، برادرش، عقیل را به قتل برساند و حمزه، برادرش عباس را!»<sup>۲۷</sup> با آن‌که پیامبر اکرم که از عزیمت اجباری بنی‌هاشم در این جنگ مطلع





بود، فرمان داده بود اسیران را نکشند. از این رو، خداوند، با نزول آیاتی، آنان را مورد سرزنش قرار داد.<sup>۲۸</sup>

#### □ ۵. احساس مسؤولیت بیشتر

برخی از مفسران، در فلسفه مشورت‌های پیامبر، به نکته دیگری اشاره کرده‌اند که با توضیحی که ارائه می‌شود، حکایت از امر مهمی دارد و هر کسی، با وجدان خود، آن را تصدیق می‌کند. مشورت‌های پیامبر، نوعی «استظهار» برای آن حضرت محسوب می‌شد.<sup>۲۹</sup> در زمانی که حکومت نوپای اسلامی، به یاری مسلمانان نیازمند بود، جنگ با دشمنان آغاز شده بود. اثر مشورت‌های حضرت با مسلمانان، این بود که آنان، در جنگ‌ها و امور مهم دیگر، احساس مسؤولیت بیشتری می‌کردند و خود را در آن امور سهیم می‌دانستند. هر چند ایمان مسلمانان به پیامبر، برای حمایت از فرمان‌های ایشان کافی بود، اما همه مسلمانان، از یک درجه ایمان برخوردار نبودند. جنگی که - مثلاً - پس از مشورت با مسلمانان، در مکان مخصوصی رخ می‌دهد و مسلمانان، در انتخاب مکان و موقعیت جنگ، نقش دارند، طبعاً، خود را در سرنوشت این تصمیم، دخیل می‌دانستند و حمایت‌شان از رسول خدا(ص) دو چندان می‌شود. به‌طور طبیعی، هر کس، در اموری که خود، در تصمیم‌گیری نقش داشته، احساس مسؤولیت بیشتری می‌کند.

بنابراین، پیامبر اکرم، هر چند نیازی به نظرخواهی با دیگران نداشت، اما با این روش، اهداف مهمی را تعقیب می‌کرد؛ یعنی، هم موجب الفت و محبت بیشتر میان خود و مردم می‌شد، هم به آنان شخصیت می‌داد، هم به حاکمان و صاحب منصبان، درس کشورداری می‌داد، هم افراد خالص را از ناخالص باز می‌شناخت و هم مردم را مسؤول بار می‌آورد. حضرت، بدین وسیله، آنان را به گونه‌ای تربیت می‌کرد که از نظر فکری و اجتماعی، رشد یابند و امت اسلامی، امتی رشید باشد. پیامبر، هیچ‌گاه، روشی در پیش نگرفت تا مردم در ناآگاهی و بی‌خبری به سر برند و هیچ نقشی در سرنوشت اجتماعی خود ایفا نکنند، بلکه خواستار جامعه‌ای رشد یافته و مردمی مسؤول و سرنوشت ساز بود.

#### ◁ د. حاکم اسلامی و رأی اکثریت مشاوران

مهم‌ترین بحثی که در این فصل مطرح است، پاسخ به این پرسش است که «آیا حاکم اسلامی، وظیفه دارد تا از آرای اکثریت مشاوران، پیروی کند؟ آیا رأی



اکثریت مشاوران، دارای اعتبار ذاتی است که پیروی از آن بر حاکم اسلامی لازم و ضروری باشد؟».

پیش از پاسخ به این پرسش، روشن شدن یک نکته که غالباً، در مباحث مطرح شده در این زمینه، مورد غفلت قرار گرفته، مفید و لازم به نظر می‌رسد. آن نکته، این است که اساساً، بحث «شورا» غیر از بحث «مشورت» است. بدین معنا که اگر نهادی، بر پایه «شورا» بنا نهاده شد تا در اموری تصمیم‌گیری کند، ناگزیر، رأی اکثریت، در موارد مورد اختلاف، بر رأی اقلیت ترجیح دارد. اگر در مجلسی شورایی، در بحث از موضوعی، اعضای شورا، به اقلیت و اکثریت تقسیم شدند، بدون شک، رأی اکثریت، به حکم عقل و سیره عقلی، لازم‌الاتباع بوده و اقلیت، باید به رأی اکثریت، تن بدهد، در غیر این صورت، شورا، قادر به تصمیم‌گیری نخواهد بود و در نتیجه، تشکیل آن، لغو است. کسانی که برای اعتبار رأی اکثریت، به دلیل عقل و سیره عقلی تمسک کرده‌اند، این دو مبحث را از هم تفکیک نکرده‌اند، در حالی که تشکیل شورا، برای بحث و تبادل نظر و در نهایت، تصمیم‌گیری، بدون اعتبار رأی اکثریت، امری لغو و بیهوده است، در حالی که «مشاوره»، نوعی «نظرخواهی» به معنای دقیق کلمه است و هیچ تلازمی با «اعتبار رأی اکثریت» ندارد.

اگر انتخاب حاکم جامعه یا تصمیم‌گیری در یک مسأله مهم، به «شورا» واگذار شد، طبعاً، اعضای شورا، پس از بحث و تبادل نظر، یا به تصمیم واحدی دست پیدا می‌کنند یا اختلاف نظر پیش آمده و به دو گروه اقلیت و اکثریت تقسیم می‌شوند. تردیدی نیست که تصمیم‌گیری در فرض دوم، در صورتی امکان‌پذیر است که اعضای شورا، به نظر اکثریت، تن دهند؛ زیرا، ترجیح رأی اقلیت بر اکثریت، «ترجیح مرجوح بر راجح» بوده که هم عقلاً قبیح است و هم بر خلاف سیره عقلی است.

ما، در این فصل، از چنین فرضی بحث نمی‌کنیم، بلکه بحث مورد نظر ما، در این فصل، آن است که «آیا حاکم اسلامی، موظف است در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، با گروهی مشورت کرده و تابع رأی اکثریت مشاوران باشد، مثلاً، آیا وظیفه دارد برای انتخاب رئیس جمهور یا مسأله مهم سیاسی دیگر، با مردم مشورت کند و از آنان نظرخواهی کند؟ اگر ملزم به چنین امری است، به چه دلیل باید تابع رأی اکثریت باشد؟ آیا حکم عقلی و سیره عقلی، مبنی بر اعتبار رأی اکثریت در برابر اقلیت، شامل چنین فرضی هم می‌شود؟



## ◀ دلایل اعتبار رأی اکثریت

به استدلال یکی از فقهای معاصر، در این زمینه، توجه کنید:

در آیه شریفه «و شاورهم فی الامر» که تفصیلی از اجمال «و امرهم شوری بینهم» است، نبی مکرم اسلام (ص) که حاکم الهی است، مکلف و مأمور به مشورت در مصالح عامه، که اسلام حکم خاصی ندارد، و عزم بر رضایت و رأی همه یا اکثریت است، و نمی توان گفت که او موظف به مشورت است و می تواند بر وفق اقلیت و یا نظریه شخصیه خود که بر خلاف اکثریت و یا همه است، تصمیم بگیرد و اجرا کند، چون، عقلاً و عقلاً، نادرست می باشد.

چگونه رأی یک نفر از مردم، بر اکثریت و یا همگان از مردم، نسبت به امور خودشان، نه احکام شرعیه مقدم باشد؟<sup>۳۰</sup>

این جملات، حاوی چند نکته است:

۱- پیامبر اکرم (ص) به مشورت در مصالح عامه، که اسلام حکم خاصی ندارد، مکلف است.

۲- پیامبر، موظف است که طبق رضایت همه یا اکثریت مردم، تصمیم گیری کند؛ زیرا، «لزوم مشورت» با «عمل بر طبق نظر اقلیت یا نظر شخصی خود»، که بر خلاف اکثریت است، اولاً، با حکم عقل منافات دارد و ثانیاً، با سیره عقلاً منافات دارد.

اما این دو نکته - که از آیه مبارک استفاده شده - و نیز دلایلی که بر نکته دوم اقامه شده، از جهاتی ناتمام است.

## ◀ بررسی دلالت آیه شریف

□ یکم. اینکه آیا «و شاورهم فی الامر» بر وجوب مشورت دلالت دارد یا بر استحباب به عنوان یک ارزش اخلاقی یا در مقام توهّم حظر بوده و صرفاً بر جواز و مشروعیت مشورت دلالت دارد، میان مفسران، اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به اینکه پیامبر، مأمور می شود تا خطای خطاکاران را ببخشد (فاعف عنهم) و برای آنان طلب مغفرت کند (واستغفر لهم) و آنان را طرد نکرده و با ایشان مشورت کند (و شاورهم فی الامر) تا اوج رحمت اسلامی را به نمایش گذارد و بدین وسیله از پراکنده شدن مردم از اطراف خود جلوگیری کند (فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك)، بعید نیست که «مشورت با مردم» را لاقلاً، در مواردی که حکمت یاد شده تأمین شود، بر پیامبر واجب بدانیم و طبعاً، اگر بر پیامبر و جانشینان معصوم او، مشورت برای رسیدن به چنین هدفی واجب باشد، بر



حاکمان اسلامی غیر معصوم، به طریق اولی، واجب خواهد بود؛ زیرا، آنان، گذشته از اینکه از علم و عصمت پیشوایان معصوم بی بهره‌اند، به جلب اعتماد مردم و جلوگیری از پراکنده شدن آنان محتاج‌ترند. پس، هر جا چنین حکمتی اقتضا کرد، حاکم اسلامی، وظیفه دارد از خطاهای مردم بگذرد و برای آنان طلب مغفرت کند و از آنان نظرخواهی کند، حتی «عفو و استغفار» را با آنکه لفظ آیه شریف، مطلق است «فاعف عنهم و استغفر لهم» اما به قرینه «و شاورهم فی الأمر» که معمولاً، در امور اجتماعی و مصالح عمومی، از سوی حاکم اسلامی انجام می‌گیرد، آن دو را نیز در این محدوده مجاز شمرده‌اند؛ زیرا، در غیر این صورت، اگر عفو و استغفار در همه خطاها، بر پیامبر جایز باشد، تشریح حدود و امثال آن لغو خواهد بود.<sup>۳۱</sup>

نتیجه آنکه به نظر می‌رسد بتوان «وجوب مشورت» را بر حاکمان معصوم - با این فرض که شأن حاکمیت پیامبر در این آیه، مورد توجه بوده است - در صورتی که حکمت «جلب نظر مردم و جلوگیری از پراکنده شدن آنان را از گرد رهبری» تأمین کند، استفاده کرد، اما درباره حاکمان غیر معصوم، مشورت، علاوه بر آنکه این فرض، واجب است - چون آنان، در تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی و سیاسی و مصالح عمومی جامعه، به نظر کارشناسان و متخصصان نیاز دارند - برای تصمیم‌گیری نیز، مشورت و نظرخواهی از دیگران واجب است.

به هر صورت، نمی‌توان «عفو» و «استغفار» و «مشورت» را که بر جمله قبلی در آیه شریف تفریح گشته (فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر) و آن جمله، در حکم تعلیل بوده و یک قاعده کلی است، بدون توجه به آن قاعده تفسیر کرد.

#### ◀ تصمیم‌گیری با شخص پیامبر

□ دوم. اینکه همه مفسران، از آیه مبارک (و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله) به خاطر آنکه عزم و تصمیم را پس از مشورت، به شخص پیامبر واگذار کرده، استفاده کرده‌اند که هر چند پیامبر، مأمور به مشورت و نظرخواهی شده، اما تصمیم‌گیری پس از مشورت، با شخص پیامبر است.<sup>۳۲</sup>

تنها، یکی از اساتید معاصر، معنای جدیدی از آیه ارائه کرده است. او، می‌نویسد:  
ذیل آیه، اشاره به این حقیقت است که در اجرای رأی اکثریت - که لازمه شورا است - اگر دچار



نگرانی شدی و احتمال صواب را در رأی اقلیت گمان بردی، نگران مباش؛ زیرا، **إِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَبِرِ خَدَائِدِ تَوَكَّلْ كُنْ، وَرَاهِ صَوَابَ، هَمَانِ اسْتِ كِهْ بَا مَشُورَتِ، طَبَقِ رُوشِ عَقْلَا، رِفْتَارِ كُنِي، وَ أَسُودَهْ خَاَطِرِ بَاشِ كِهْ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»**<sup>۳۳</sup>

اولاً، این برداشت از آیه شریف بر «اجرای رأی اکثریت» به عنوان لازمه شور، مبتنی گشته، در حالی که گفتیم، چنین تلازمی ممنوع است. اگر حکمت و فلسفه مشورت، تنها، «رسیدن به حقیقت» باشد، ممکن است کسی، چنین تلازمی را بپذیرد، اما مشورت، حکمت‌های گوناگونی دارد، بخصوص درباره پیشوایان معصوم که اساساً، رسیدن به واقع و حقیقت، از طریق مشورت منتفی بوده و احدی از مفسران شیعه و سنی، چنین فلسفه‌ای را برای مشورت‌های آنان نپذیرفته است. آیا مشورت با گروهی از مشاوران و پس از آن، تجزیه و تحلیل مسأله و تصمیم‌گیری برخلاف رأی اکثریت، عملی برخلاف عقل و عرف است؟! اگر ملازمه‌ای - عرفی یا عقلی - برقرار بود، باید چنین عملی، عقلاً و عرفاً، محکوم باشد در حالی که چنین نیست.

ثانیاً، نگرانی، معمولاً، از مخالفت با رأی اکثریت یا همه مشاوران پیش می‌آید و نه از مخالفت با اقلیت، از این رو، تفسیر مناسب‌تر از آیه مبارک، همان است که عموم مفسران مطرح کرده‌اند که «ای پیامبر! با مسلمانان، مشورت کن، پس وقتی تصمیم گرفتی، (و احیاناً با اکثریت آنان مخالفت کردی، نگران نباش) و بر خدا توکل کن...».

ثالثاً، به چه دلیل پیامبر اکرم (ص) وظیفه دارد تا از رأی اکثریت پیروی کند؟ دلالتی که برای اثبات این مدعا مورد استناد قرار گرفته، مخدوش است؛ زیرا:

### ◀ بررسی دلیل عقلی

اولاً، چنان که یاد آور شدیم، حکم عقل، به قبح ترجیح مرجوح (رأی اقلیت) بر راجح (رأی اکثریت)، درباره شورایی که خود، وظیفه تصمیم‌گیری دارد، جاری می‌شود، اما در مورد حاکم مسؤلی که وظیفه مشورت با دیگران را برعهده دارد، جاری نیست. ملازمه یاد شده میان «لزوم شورا» و «قبول رأی اکثریت» برقرار است، اما میان «لزوم مشورت» و «پیروی از رأی اکثریت» جاری نیست.

به راستی، در یک نظام اجتماعی - سیاسی، حاکم واقعی کیست؟ اکثریت مشاوران یا کسی که در رأس نظام قرار گرفته است؟ حاکم اسلامی که در برابر خداوند و مردم مسؤلیت دارد،



مسئول پاسخگویی به تصمیمات خویش است یا تصمیمات اکثریت مشاوران؟ الزام حاکم به تبعیت از رأی اکثریت با پاسخگو بودن او، چگونه قابل جمع است؟ اگر تصمیم گیرنده نهایی، حاکم نباشد - چه تصمیم او مطابق با رأی اکثریت باشد، چه اقلیت - نمی توان او را در پیش

گاه خدا و مردم مسئول و پاسخگو شمرد! در چنین نظامی که حاکم در برابر خدا و مردم پاسخگو شمرده می شود، اما تصمیم گیری او، منوط به تبعیت از رأی اکثریت مشاوران باشد، چه کسی حاضر است، مسئولیت بپذیرد؟ حاکم، چگونه می تواند مجری و پاسخگوی اجرای تصمیم کسانی باشد که احیاناً رأی آنان را برخلاف مصلحت می داند؟ اگر حاکم، یقین داشته باشد که رأی اکثریت، بر خلاف مصلحت است، چگونه می توان او را به پذیرش و اجرای رأی اکثریت که بر خلاف یقین او است، ملزم کرد؟

#### ◀ بررسی سیره عقلا

ثانیاً، سیره عقلا نیز بر اعتبار رأی اکثریت در مقابل اقلیت، در مواردی است که تصمیم گیری نهایی، با مجلس شورایی است و نه در مواردی که تصمیم گیری به یک فرد واگذار شده است.

به عبارت دیگر، سیره عقلا، در «شورا»، بر ترجیح «رأی اکثریت» بر «رأی اقلیت» است، اما در «مشورت»، چنین نیست، حتی در جوامع پیشرفته امروز، بر اساس قوانین، در مواردی، رهبر یا رئیس جمهور می تواند مجلس مشورتی را منحل کند یا برخی از تصمیمات آن را وتو و اجرای آن را متوقف سازد.<sup>۳۴</sup> وضع چنین قوانینی در جوامع دموکراتیک امروز، با سیره عقلا، چگونه قابل جمع است؟ معلوم می شود چنین سیره ای، میان عقلا، در «مشورت» وجود ندارد.

افزون بر آنکه سیره عقلا، در صورتی اعتبار دارد که تا عصر معصوم، تداوم داشته و از سوی آنان انکار نشده باشد و عملاً، مورد امضای ایشان قرار گرفته باشد، در حالی که - چنان که موارد آن را خواهیم شمرد - نه تنها چنین نیست، بلکه برخلاف این سیره ثابت است.



ثالثاً، اگر از دو ایراد بالا، صرف نظر کنیم، چرا چنین دلالتی تاکنون از سوی علما و دانشمندان، به عنوان قرینه برای تفسیر آیه مبارک «وشاورهم فی الأمر» مطرح نشده است و احدی، تاکنون، ادعا نکرده که به حکم عقل و سیره عقلا، پیامبر اکرم، موظف به پیروی از رأی همه یا اکثریت بوده است؟ حتی آنان که مشورت با صاحب نظران و متخصصان را بر حاکم اسلامی از اوجب واجبات شمرده و حاکم را بدون مشورت، فاقد حق ولایت دانسته‌اند،<sup>۳۵</sup> چنین وظیفه‌ای را بر عهده حاکم اسلامی در عصر غیبت نگذاشته‌اند، چه رسد به پیامبر اکرم(ص). بالاخره، حکم عقل و سیره عقلا، اموری نیستند که بر عقلا مخفی مانده باشند.

علاوه بر اینکه، چنین برداشتی از آیه مبارک، به قرینه حکم عقل و سیره عقلا، با آیاتی مانند «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»<sup>۳۶</sup> چگونه قابل جمع است؟ بدون تردید، همان طور که مفسران گفته‌اند، این آیه، مربوط به شأن حاکمیت و ولایت پیغمبر است که از همه مؤمنان، نسبت به خودشان، سزاوارتر است و حکم رسول خدا درباره مؤمنان، در مقایسه با حکم آنان نسبت به خودشان، در اولویت است، چنین اولویتی برای پیامبر و جانشینان معصوم او، در عصر حضور و جانشینان غیر معصوم آنان در عصر غیبت، چگونه با «لزوم تبعیت از رأی اکثریت» سازگار است؟

اساساً، لزوم پیروی پیامبر از رأی اکثریت، به معنای آن است که مشروعیت آرای پیامبر، به رأی مردم است و چنین سخنی به تعبیر بعضی از اساتید، خلاف ضرورت دین است.<sup>۳۷</sup> علاوه بر آن، با آیاتی مانند «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم»<sup>۳۸</sup> چگونه قابل جمع است؟ بالاخره، پیامبر و صاحبان امر، مطیع و تابع مردم‌اند یا مردم، تابع آنان؟ مفسران «اطاعت از رسول» را در آیه مبارک، غیر از «اطاعت خدا» دانسته و آن را به شأن حاکمیت و ولایت پیامبر در جامعه مربوط دانسته‌اند. پس، در مصالح عامه، همه باید تابع پیامبر و صاحبان امر باشند و این امر، چگونه با «لزوم پیروی آنان از رأی اکثریت» سازگار است؟

#### ◀ سیره عملی پیشوایان معصوم

رایعاً، سیره پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) و امام حسن مجتبی(ع) در منصب ولایت بر امت، نشان می‌دهد که هر چند مقید به مشورت با اصحاب و یاران خود بودند، اما هیچ‌گاه خود را ملزم به تبعیت از رأی اکثر مشاوران نمی‌دانستند. برای اثبات این مطلب، بر پاره‌ای از

مشورت‌های آن بزرگواران، مرور می‌کنیم.

### ◀ سیره رسول اکرم (ص)

□ **جنگ بدر؛ پیامبر، در مدینه، پیش از جنگ بدر، مهاجران و انصار را جمع کرده و از آنان نظرخواهی کرد که «آیا به دنبال کاروان تجارتهی ابوسفیان برویم یا به استقبال و جنگ با سپاه ابوجهل؟»**

برخی از مهاجران، از ترک جنگ با قریش سخن گفتند. در این میان، مقداد، برخاست و اطاعت و تسلیم محض خود را از پیامبر ابراز کرد و سبب خشنودی رسول خدا شد. بار دیگر، پیامبر، از مردم خواست اظهار نظر کنند و این بار، خواستار اظهار نظر انصار بود تا میزان آمادگی آنان را بسنجد. سعدبن معاذ، برخاسته و از جانب انصار سخن گفت و اطاعت محض انصار را از آن حضرت اعلام کرد. پیامبر، از این ابراز وفاداری خشنود شد و فرمان حرکت سپاه را صادر فرمود که ما با یکی از دو سپاه روبه رو خواهیم شد.<sup>۳۹</sup>

از آیه شریف<sup>۴۰</sup> و روایات متعدد،<sup>۴۱</sup> استفاده می‌شود که اکثر اصحاب، مایل بودند که به دنبال کاروان تجارتهی مکه بروند. شاید، این تمایل، در مهاجران که از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده بودند و اموالشان در مکه مصادره شده بود و در مدینه وضع نامناسبی داشتند، طبیعی بود و آنان مایل بودند با تعقیب کاروان تجارتهی مشرکان مکه، بخشی از اموال مصادره شده خود را به دست آورده و از فقر و تنگ دستی که اکثرشان بدان مبتلا بودند، تا حدودی، رهایی یابند، اما رسول خدا (ص) بر خلاف این تمایل - که شاید بسیاری از آنان ابراز هم نکردند - فرمان حرکت صادر کرد و البته، نوید پیروزی به آنان داد و از جایگاه‌شان در بهشت خبر داد و آنان به جنگی که در پیش داشتند، پی بردند.<sup>۴۲</sup>

□ **جنگ احد؛ در جنگ احد نیز بر خلاف نظر پیامبر و گروهی از اصحاب، جوانان، خواستار خروج از شهر و مقابله با دشمن در بیرون شهر شدند. پیامبر نیز لباس رزم پوشیده و آماده حرکت شد. سعدبن معاذ و اسیدبن حضیر، برای مردم سخن گفته و از آنان خواستند که خروج از شهر را بر پیامبر تحمیل نکنند و تصمیم را به پیامبر واگذارند. سخنان آن دو، بسیاری را از اصرار بر خروج از شهر پشیمان کرد و به محضر پیامبر شتافته و اظهار داشتند: ای رسول خدا! ما، حق نداشتیم با شما مخالفت کنیم. شما، هر چه صلاح می‌دانید انجام دهید. ما، مجاز به تحمیل رأی خود به شما نبودیم، در حالی که امر، امر خدا و سپس امر شما است.**





حضرت پاسخ داد:

بر پیامبر، شایسته نیست که وقتی لباس رزم پوشید، مجدداً، آن را از تن خارج کند تا وقتی که خداوند میان او و دشمنان‌اش حکم کند. بنگرید که چه فرمان می‌دهم، اطاعت کنید! به نام خدا حرکت کنید که اگر صبر پیشه کنید، پیروزید.<sup>۴۳</sup>

بدین وسیله حضرت، با آنکه در ابتدا، به خاطر شدت علاقه و اصرار جوانان، نظر آنان را پذیرفته بود، در این مرحله، علی‌رغم انصراف اکثر مردم، از تصمیم خود عدول نکرد و فرمان حرکت صادر فرمود و از همگان خواست به فرمان او باشند.

□ **جنگ خندق؛** در جنگ خندق، وقتی خیر بسیج دشمنان اسلام و حرکت به سمت مدینه به پیامبر رسید، حضرت، مردم را جمع و با آنان مشورت کرد و در صورت صبر و استقامت و تقوا، وعده پیروزی داد و آنان را به پیروی از خدا و رسول او فراخواند. نظرهای مختلفی از سوی افراد مطرح شد، اما پیشنهاد سلمان مبنی بر ماندن در مدینه و کندن خندق، مورد پذیرش رسول خدا قرار گرفت. پیشنهاد سلمان از سوی مسلمانان نیز مورد استقبال قرار گرفت. مهاجران، او را از خود و انصار، از خود شمردند و در همین جا بود که پیامبر فرمود: «سلمان رجل من أهل البيت»<sup>۴۴</sup>. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، پیامبر، در برابر نظر گروهی دیگر، نظر فردی سلمان را ترجیح داده و آن را به مرحله اجرا گذاشت و همه، به فرمان پیامبر، به حفر خندق پرداختند.

یکی از مواردی که ممکن است در آن، توهم پیروی پیامبر از رأی اکثریت مشاوران شود، جریانی در جنگ خندق است. پیامبر اکرم، پس از چهارده روز محاصره مدینه و دشوار شدن شرایط بر مسلمانان، به سراغ دو تن از سران قبائل، به نام‌های عیینه بن حصن و حارث بن عرف فرستاد و به آنان پیشنهاد کرد که ثلث محصول خرماي مدینه را به آنان دهد و آنان هم متقابلاً، از محاصره مدینه صرف نظر کرده و قریش را نیز از این امر منصرف کنند. آنان، ابتدا، خواستار نصف محصول شدند، اما پس از پافشاری پیامبر بر نظر خود، به ثلث راضی شدند و ده تن از رؤسا را به مدینه فرستادند تا با پیامبر قراردادی منعقد کنند. هنگام نوشتن قرارداد، اسید بن حضیر وارد جلسه شد و چون با بی‌ادبی عیینه در برابر پیغمبر روبرو شد، بر آشفته و چون از مفاد توافق مطلع شد، به پیامبر عرض کرد: «ای رسول خدا! اگر آنچه انجام می‌دهی، به فرمان وحی است، انجام ده، ولی اگر غیر از این است به خدا جز شمشیر چیزی به آنان نمی‌دهیم!».



پیامبر، سعد بن معاذ و سعد بن عباده دو تن از بزرگان مدینه را احضار کرده و با آنان مشورت کرد، آنان اظهار داشتند:

«اگر این تصمیم از طریق وحی است، انجام دهید و اگر خودتان هم مایل به این امر هستید، انجام دهید، ولی اگر نظر ما را جویا می‌شوید برای آنان نزد ما، چیزی جز شمشیر نیست!».

حضرت فرمود:

من، قصدم این بود حال که همه اعراب علیه شما بسیج و متحد شده‌اند، این دو گروه را از جنگ با شما منصرف کنم (و آنان نیز بقیه را منصرف کنند و شکاف میان جبهه متحد دشمن ایجاد شود).

آنان، از وضعیت گذشته این دو گروه، سخن گفته و آنان را کوچک‌تر از آن دانستند که بتوانند این چنین از مردم مدینه باج‌گیری کنند. پیامبر نیز وقتی همت والا و عزم جزم آنان را در ایستادگی و مقاومت در برابر دشمن دید، فرمود: «نامه را پاره کن!». سعد بن معاذ نیز نامه را پاره کرد.<sup>۴۵</sup>

این ماجرا، نمی‌تواند بر لزوم پیروی پیامبر از رأی اکثریت مشاوران دلالت کند؛ زیرا، همان‌طور که بعضی از علمای معاصر<sup>۴۶</sup> برداشت کرده‌اند، پیامبر، هدفش از گفت‌وگو با آن دو و اقدام به توافق دو طرفه، صرفاً، دفاع از کیان انصار و جان و مال مردم مدینه بود. پیامبر، نسبت به مردم مدینه که با قبول اسلام و دعوت آن حضرت به شهر خود، گرفتاری‌های فراوانی را تحمل کرده بودند، احساس مسئولیت می‌کرد و نمی‌توانست دشواری‌ها و گرفتاری‌هایی را که دشمن بر آنان تحمیل کرده و با محاصره شهر، جان و مال و ناموس آنان را در معرض تهدید قرار داده بود، تحمل کند و هیچ‌گونه اقدامی به عمل نیاورد، اما هنگامی که صلابت رأی آنان را مشاهده کرد و تصمیم آنان را بر مقاومت و پایداری مشاهده کرد، تصمیم‌گیری در این زمینه را به آنان واگذار نمود. از این رو، پیامبر، هنوز وعده حتمی با دشمنان نکرده و قراردادی به امضای دو طرف نرسیده بود تا خلف وعده و نقض عهدی از جانب پیامبر صورت گرفته باشد، بلکه پس از مشورت، تصمیم نهایی را گرفت.

□ صلح حدیبیه؛ در ماجرای حدیبیه نیز که مشرکان از ورود پیامبر و مسلمانان به مکه برای انجام دادن عمره، ممانعت به عمل آوردند، حضرت، با اصحاب به مشورت پرداخت. عده‌ای مانند ابوبکر و مقداد و اسید بن خضیر، بر جنگ و مقاتله با مشرکان نظر دادند و مسلمانان نیز با حضرت بیعت کردند تا در برابر مشرکان بایستند،<sup>۴۷</sup> اما پس از مدتی، پیامبر، مصلحت را در



صلح دید و بر خلاف نظر اکثریت مسلمانان، با مشرکان مکه صلح کرد. البته، این تصمیم، بر عده‌ای گران آمد و آن را موجب سرافکنندگی مسلمانان دانسته و بر مخالفت با تصمیم پیامبر اصرار کردند،<sup>۴۸</sup> اما روند حوادث، نشان داد که این صلح، چه قدر به نفع مسلمانان و در گسترش اسلام در جزیره العرب، مفید و مؤثر بود. به اعتراف بعضی از مورخان، اصحاب رسول خدا، از صلح کردن کراهت داشتند،<sup>۴۹</sup> ولی همین افراد، پس از مدتی، اعتراف کردند که «در اسلام، پیروزی و فتحی بزرگ‌تر از صلح حدیبیه رخ نداده است».<sup>۵۰</sup>

علاوه بر موارد یاد شده، سخن صریح امام هشتم (ع) درباره سیره پیامبر اکرم (ص) در مشورت و نظر خواهی، موضوع را روشن‌تر می‌کند، معمر بن خالد می‌گوید: «مردی به نام سعد که آزاد شده امام رضا (ع) بود، از دنیا رفت. اما، از من خواست، مردی دارای فضل و امانت به ایشان معرفی کنم.» عرض کردم: «آیا من، به شما مشورت بدهم!» حضرت در حالی که غضبناک شده بود، فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعِزُّمُ عَلَيَّ مَا بَرِيدٌ؛<sup>۵۱</sup>  
رسول خدا (ص) همواره، با یاران اش مشورت می‌کرد، سپس بر آنچه که می‌خواست، تصمیم می‌گرفت.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این روایت معتبر، تصمیم‌گیری پس از مشورت و نظر خواهی، سیره پیغمبر شمرده شده است. لسان روایت، هر نوع مشورتی را شامل شده و اختصاص به مشورت‌های فردی پیغمبر اکرم (ص) ندارد و مورد روایت نیز نمی‌تواند این لسان را مخصوص به مشورتی خاص گرداند.

از مجموع موارد یاد شده، استفاده می‌شود که سیره رسول خدا (ص) پیروی از رأی اکثریت مشاوران نبوده است، حتی اگر بعضی از نمونه‌ها، مورد نقد قرار گرفته و تحلیل دیگری از آنها ارائه شود، نمی‌توان چنین سیره‌ای را در زندگی پیامبر اثبات کرد.

#### ◀ سیره امام علی (ع)

در سیره حکومتی امام علی (ع) به مواردی برخورد می‌کنیم که امام یا مشورت را وظیفه خود نمی‌داند یا با یاران مشورت کرده، ولی خودش تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند. از این رو، جایگاهی برای «اعتبار رأی اکثریت مشاوران» در سیره آن حضرت به چشم نمی‌خورد.



### ◀ مشورت در صورت نیاز

هنگامی که علی (ع) به خلافت رسید و افرادی مانند طلحه و زبیر، انتظارات شان برآورده نشد، بنای مخالفت و سرکشی گذاشتند. حضرت، آنان را احضار کرده و بیعتی را که با امام کرده بودند، یاد آور شد. گفتند:

ما، با تو بیعت کردیم تا در حکومت شریک تو باشیم و بدون نظر ما، به

امور رسیدگی نکنی و در هر امری، با ما مشورت کنی و رأی خود را بر ما تحمیل نکنی، ولی تو بیت‌المال را به طور مساوی تقسیم می‌کنی با آنکه می‌دانی ما، بر دیگران برتری داریم، و بدون مشورت با ما، به رتق و فتق امور می‌پردازی و حکم صادر می‌کنی.

امام (ع) در پاسخ به زیاده خواهی آنان فرمود:

.... بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر عمل و از آن‌ها پیروی می‌کنم و نیازی به نظر شما و دیگران نداشتم، ولی اگر در موردی، حکم مسأله را از کتاب و سنت نیافتیم، با شما مشورت می‌کنم.<sup>۵۲</sup>

امام، در مقام پاسخگویی از سخنان آن دو، مسأله «مشورت کردن» و «تقسیم مساوی بیت‌المال» را به صورت جداگانه پاسخ داده و تقسیم بیت‌المال را مستقیماً، به امر خدا و پیامبر مستند ساخته است. معلوم می‌شود که مشورت نکردن امام، به خاطر این بود که در تصمیم‌گیری‌ها و عزل و نصب‌ها و رتق و فتق امور اجتماعی - که مورد اعتراض طلحه و زبیر بود - نقطه ابهامی وجود نداشت تا خود را نیازمند مشورت با افرادی مانند آنان احساس کند. از پاسخ امام استفاده می‌شود، رهبر جامعه اسلامی، هر جا که احساس نیاز کند، مشورت می‌کند.

### ◀ عزل معاویه از امارت

امام، هنگامی که به خلافت رسید، گروهی از رجال و شخصیت‌های سیاسی، با اصرار، از حضرت‌اش خواستند که معاویه را از امارت شام عزل نکند و او را موقتاً، تحمل کند تا فتنه و آشوبی برنخیزد. مغیره بن شعبه و ابن عباس، از جمله افرادی بودند که با صراحت نظر خود



را ابراز کردند.<sup>۵۳</sup> روند حوادث بعدی، صحت پیش‌بینی آنان را نشان داد. معلوم می‌شود شواهد و قرائن و محاسبات سیاسی، اقتضا داشت که امام، به عنوان یک سیاستمدار حرفه‌ای، به این پیشنهاد تن دهد، اما امام، با قاطعیت، مخالفت کرد و به ابن عباس فرمود: «لک أن تشیر علیّ و أری فإن عصیتک فأطعنی»<sup>۵۴</sup>

شارح متعزلی در شرح این جمله می‌گوید:

چون نظر و تدبیر امام، افضل از شهروندان است، بر هر شخصی که به امام مشورت می‌دهد، لازم است اگر چنان‌که پیشنهادش پذیرفته نشود، از امام، پیروی کند و تسلیم باشد و بداند که امام، مصلحتی را تشخیص می‌دهد که او قادر به تشخیص آن نیست.<sup>۵۵</sup>

یکی دیگر از شارحان نهج البلاغه می‌نویسد:

امام، در این جمله، اطاعت از خود را، از آن رو که امام است و اندیشه‌اش بالاتر، واجب شمرده پس اگر در کاری، مصلحت دید، نظر او برتر و بالاتر است.<sup>۵۶</sup>

در این مورد نیز امام، مصالحی فراتر از فهم و درک دیگران مشاهده می‌کرد، هر چند بر خلاف تشخیص اکثر رجال و شخصیت‌های معاصر حضرت بود.

بر خلاف آنکه کلام حضرت را ناظر به مشورت با یک فرد شمرده‌اند، این نظر، از سوی افراد متعددی مطرح شد، افرادی که علی‌القاعده، نظر آنان، تشخیص رجال سیاسی آن روز بود و آن را مقتضای تدبیر و سیاست می‌دانستند. گر چه امثال مغیره بن شعبه، از مخالفان امام بودند، اما به اعتراف ابن عباس، او، در این پیشنهادش، در مقام نصیحت و خیرخواهی بوده، ولی در عدول از این پیشنهاد، در فردای آن روز، و پیشنهاد عزل فوری معاویه، در مقام فریب و دغل‌بازی بوده است.<sup>۵۷</sup>

### ◁ نظرخواهی از یاران دربارهٔ اصحاب جمل

نیز امام علی (ع) پس از اطلاع از حرکت اصحاب جمل به سمت بصره، یاران خاص خود، ابن عباس، عمار، محمد بن ابی‌بکر، سهل بن حنیف را برای مشورت و نظرخواهی فراخواند و فرمود:

اشيروا علیّ بما أسمع منکم القول فیه؛<sup>۵۸</sup>

نظر خود را بر من عرضه کنید تا سخن شما را در این موضوع بشنوم.

امام، سخن از پذیرش نظر آنان را به میان نیاورده، بلکه تعبیر (أسمع) به کار برده، این تعبیر، اعم از آن است که نظر ایشان را بپذیرد یا نپذیرد و شاهدش آنکه روزی که شورای



منتخب خلیفه دوم، تشکیل جلسه داد تا خلیفه سوم را برگزیند، عمار، در جمع مردم برخاست و گفت: «ان ولیموها علیاً سمعنا و اطعنا و ان ولیموها عثمان سمعنا و عصینا؛ اگر علی را بر ما والی گردانید، گوش سپرده و پیروی می‌کنیم، ولی اگر عثمان را ولایت بخشید، گوش کرده و سرپیچی می‌کنیم.» ولید بن عقبه نیز درست بر عکس آن را ابراز کرده و مشاجره‌ای میان او و عمار در گرفت.<sup>۵۹</sup>

پس، نظرخواهی از مشاوران، لزوماً با پذیرش نظر آنان ملازمه‌ای ندارد. در این جلسه، عمار گفت: «به کوفه برویم، چون آنان از ما پیروی می‌کنند.» و ابن عباس نیز گفت: «افرادی را به کوفه بفرست تا اوضاع را بررسی کنند. نامه‌ای به ابوموسی بنویس تا از مردم بیعت بگیرد، ام سلمه را نیز فرا بخوان تا تو را همراهی کند.»

امام علی (ع) پس از شنیدن نظر این دو تن، بخشی از این نظرها را پذیرفت و بخشی را رد کرد. فرمود:

من، خود و همراهان‌ام، حرکت می‌کنیم، چنان‌که با این قوم (اصحاب جمل) روبه‌رو شدیم، با آنان برخورد می‌کنیم، ولی اگر از تیررس ما خارج شدند، به کوفه نامه می‌نویسم و از شهرهای مختلف نیروی کمکی درخواست می‌کنم و به سوی آنان حرکت می‌کنم. اما نسبت به ام سلمه، صلاح نمی‌دانم که او را از خانه‌اش بیرون آورم، چنان‌که آن دو مرد (یعنی طلحه و زبیر) عایشه را از خانه‌اش بیرون آوردند.<sup>۶۰</sup>

### ◀ نظرخواهی از یاران درباره معاویه

امام علی (ع) پس از فراغت از جنگ جمل، گروهی از یاران‌اش را که در دست‌رس بودند، مانند محمد بن عمیر بن عطار التیمی، احنف بن قیس، صعصعة بن صوحان عبیدی، به حضور فرا خواند و فرمود: «شما، نزد من، از بزرگان عرب و رؤسای یاران من هستید. به نظر شما، درباره این غلام مترف (معاویه) چه باید کرد؟». صعصعة بن صوحان، قدری در هواپرستی و دنیا طلبی معاویه و اعمال خلاف او سخن گفت سپس نظر خود را مبنی بر اعزام جاسوسی از جاسوسان و شخص مورد اعتمادی از معتمدان به نزد معاویه و درخواست بیعت از او را مطرح کرد و گفت: «اگر پاسخ مثبت داد، او نیز مانند بقیه مردم است و در غیر این صورت، با او جهاد کن و در برابر قضای پروردگار صبر پیشه کن.» امام، بلافاصله، فرمود:

صعصعه! تصمیم گرفته‌ام که تو را به این مأموریت اعزام کنم. نامه‌ای به دست خود بنویس که



مشمول بر تهدید باشد.

سپس صدر نامه را املا فرمود و بقیه را نیز به خود صعصعه واگذار کرد تا پیشنهادی را که مطرح کرد بنویسد. صعصعه، عذر آورد، اما امام فرمود: «من، تصمیم گرفته‌ام که حتماً، تو این مأموریت را انجام دهی.»<sup>۶۱</sup>

### ◀ سیره امام حسن مجتبی (ع)

سیره امام حسن مجتبی (ع) نیز در دوران کوتاه حکومت‌اش، می‌تواند الگوی معتبری در این بحث باشد. امام (ع) پس از رسیدن به خلافت، در یک سخنرانی در جمع مردم فرمود:  
آگاه باشید! آن چه را من برای شما در نظر می‌گیرم و می‌خواهم، بهتر از آن است که خود می‌اندیشید و می‌خواهید. بنابراین، با فرمان من، مخالفت نوزید و از رأی و اندیشه من، سرپیچی نکنید...<sup>۶۲</sup>

برخی از مورخان، این فراز را پس از انعقاد صلح با معاویه و تصمیم بر بازگشت به شهرهای خود، در سخنرانی امام نقل کرده‌اند و گفته‌اند، امام، بدین وسیله، آنان را به پیروی از تصمیم خود در انعقاد صلح فراخوانده است.

امام مجتبی (ع) که شرایط را از جهات مختلف برای جنگ با معاویه به سبب خیانت فرماندهان، سستی و بی‌وفایی مردم، نافرمانی و فتنه‌گری خوارج، نامساعد یافت،<sup>۶۳</sup> علی‌رغم ناراحتی و مخالفت یاران خاص خود، مانند حجر بن عدی و عدی بن حاتم و سلیمان بن صرد<sup>۶۴</sup> و گروهی از شیعیان مخلص خود، تصمیم به صلح گرفت و خطاب به عموم مردم، ضمن اشاره به عواقب پیشنهاد معاویه مبنی بر صلح، به یک نظر خواهی مبادرت ورزیده و فرمود:

معاویه، شما را به امری فراخونده که نه عزتی در آن است و نه انصافی! اگر خواهان زندگی دنیا هستید، دعوت‌اش را بپذیریم و بردباری ورزیم، و اگر خواهان مرگ هستید، در راه خدا بئذل جان می‌کنیم و با ضربات شمشیر او را در پیش‌گاه الهی محاکمه می‌کنیم.

آنگاه مردم، همگی، ندا دادند: «تقیه می‌کنیم و به زندگی ادامه می‌دهیم.»<sup>۶۵</sup>  
بدیهی بود که امام، در چنین شرایطی که از یک سو، با خیانت فرماندهان سپاه مواجه بود و از سوی دیگر، سستی و تزلزل مردم، بلکه عدم تمایل آنان را به جنگ مشاهده می‌کرد، علی‌رغم میل باطنی خود، تن به صلح دهد، هر چند شیعیان مخلص او از این امر ناراضی بوده



و امام را مورد اعتراض قرار دهند. هیچ یک از این موارد، برخلاف پندار برخی، نمی‌تواند شاهدی بر «اعتبار رأی اکثریت» تلقی شود. امام مجتبی (ع) پس از انعقاد قرار داد صلح، در برابر اعتراض یاران و شیعیان فرمود:

وای بر شما! شما، چه می‌دانید که من چرا صلح کردم؟ به خدا سوگند! اقدامی که من انجام دادم بهتر از آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع یا غروب کرده است! آیا نمی‌دانید که من، پیشوای شما هستم و اطاعت من بر شما واجب است؟ ...<sup>۶۶</sup>

### ◀ سیره امام حسین (ع)

هر چند امام حسین (ع) در رأس حکومت اسلامی قرار نداشت تا سخن از رفتار و سیره حکومتی او به میان آید، اما سیره آن حضرت و ائمه بزرگوار دیگر در مشورت با مردم و میزان اعتنای آنان به نظر رجال و شخصیت‌های دیگر، برای ما راهگشا است، بخصوص اگر این موضوع در مسائل اساسی اجتماعی و سیاسی پیشگیری شده و مورد توجه قرار گیرد. البته، همه این مباحث و استشهادها، مبتنی بر این است که آنان، الگوی شیعیان بوده و مقام امامت و ولایت معنوی آنان موجب نمی‌شود که رفتارهای سیاسی - اجتماعی آنان را شخصی و غیر قابل تأسی به شمار آوریم.

این واقعیت، از نظر تاریخ قیام امام حسین (ع) مسلم است که امام، بر خلاف نظر رجال و شخصیت‌های آگاه و دل‌سوز زمان خود، قدم در راهی نهاد که خود تشخیص می‌داد و آن را به نفع اسلام و مسلمانان می‌دانست. امام، در برابر پیشنهاد «صلح با حکومت» از سوی جابر بن عبدالله انصاری<sup>۶۷</sup> و عبدالله بن عمر<sup>۶۸</sup> و «زندگی در سایه امنیتی که حکومت تضمین می‌کند» که از سوی عبدالله بن جعفر<sup>۶۹</sup> و عبدالله بن مطیع<sup>۷۰</sup> مطرح شد، و «مبارزه عاقلانه و زیرکانه» که از سوی مسلم بن عقیل<sup>۷۱</sup> مطرح شد، و پرهیز از حرکت به سمت کوفه از سوی رجال مختلفی مانند مسور بن مخرمه، ابوبکر بن عبدالرحمن<sup>۷۲</sup>، ام سلمه<sup>۷۳</sup>، عبدالله عدوی<sup>۷۴</sup>، ابن عباس<sup>۷۵</sup>، عمر بن عبدالرحمان<sup>۷۶</sup>، عبدالله بن سلیم و همسفرش که خبر شهادت مسلم را برای امام آوردند،<sup>۷۷</sup> مطرح شد، و پیشنهاد «رفتن به مسیری دیگر مانند یمن» از سوی ابن عباس<sup>۷۸</sup> و «پرهیز از بردن اهل بیت و زنان و فرزندان» که از سوی ابن عباس<sup>۷۹</sup> و محمد بن حنفیه<sup>۸۰</sup> مطرح شد، ایستاد و هیچ کدام از آن‌ها را نپذیرفت و در مسیری و قیامی قدم نهاد که از دید رجال و شخصیت‌های سیاسی آن روز، حرکتی عقیم و ناموفق ارزیابی می‌شد.





### ◀ سیره شیخین

اشاره به سیره شیخین (ابوبکر و عمر) به خاطر اعتبار آن نزد امامیه نیست، بلکه حکایت از روشی است که در صدر اسلام از سوی مسلمانان تلقی به قبول گشته و احدی به این گونه شیوه تصمیم‌گیری، اعتراض نکرده، در حالی که در موارد متعددی، آنان، از سوی اصحاب پیغمبر، مورد اعتراض قرار می‌گرفتند.

هنگامی که پس از رحلت پیامبر (ص) ابوبکر را به مقام خلافت رساندند، افرادی مانند عمر، عثمان، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح، سعید بن زید، نزد او آمده و خواستار مقابله با مرتدین و جلوگیری از اعزام لشکر اسامه بن زید به جنگ موده شدند، اما او سخن آنان را نپذیرفت و عزم جدی خود را بر اعزام سپاه به پیروی از رسول خدا، اعلام کرد<sup>۸۱</sup> و کسی هم به او معترض نشد؛ زیرا، آنان تصمیم‌گیری پس از اظهار نظر مشاوران را حق حاکم اسلامی می‌دانستند.

عمر بن خطاب نیز هنگامی که برای نبرد با ایرانیان در قادسیه، تصمیم به حرکت به سمت جبهه گرفته بود و آن را در مسجد، به اطلاع مردم رساند، بعضی از اصحاب، مانند طلحه و عثمان، خلیفه را تشویق کردند، اما امام علی (ع) بر خلاف نظر آن دو فرمود:

اگر مدینه را ترک کنی، اعراب اطراف، از این فرصت استفاده کرده، فتنه‌ای بر پا می‌کنند که ضرر آن بیشتر از فتنه‌ای است که به استقبال آن می‌روی. حاکم، مانند رشته مهره‌ها است که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. اگر رشته از هم بگسلد، مهره‌ها از هم می‌پاشند.....<sup>۸۲</sup>

خلیفه، در میان آرای مختلف، نظر علی (ع) را منطقی و صحیح یافت و ضمن تصدیق آن، از رفتن منصرف شد و بدین وسیله با شنیدن نظرهای مختلف و رسیدن به نظر صحیح، از رأی خود و دیگران صرف نظر کرد و هیچ کس هم او را به خاطر نادیده گرفتن رأی اکثریت، مورد اعتراض قرار نداد.



نتیجه آنکه باتوجه به آیه شریف «و شاورهم فی الأمر» که پیامبر را به مشورت مأمور ساخته، ولی تصمیم‌گیری را به حضرت‌اش واگذار کرده، و موضوع حکم عقل و سیره عقلا که رأی اکثریت را در مجالس شورایی حجت و معتبر می‌داند و نه مشاوران حاکم مسؤول و سیره پیشوایان معصوم و حتی سیره متداول در میان خلفای صدر اسلام، و باعنایت به این نکته که رفتار پیشوایان معصوم، الگو و اسوه حاکمان عادل در عصر غیبت است، روشن می‌شود که مشورت در مسائل کلان و پیچیده اجتماعی که تصمیم‌گیری درباره آنها، از عهده یک فرد خارج بوده و به آرای متخصصان و صاحب نظران نیاز است، بر حاکم اسلامی لازم است اما تصمیم‌گیری نهایی پس از مشورت و بررسی دلایل کارشناسان امر، با حاکمی است که مستقیماً، مسؤولیت اداره جامعه را بر عهده داشته و پاسخگوی خدا و مردم نسبت به اعمال و رفتار و تصمیمات خویش است. هر چند امروزه، هم به لحاظ فقدان علم و عصمت در حاکمان اسلامی و هم به لحاظ پیچیدگی امور، ضرورت مشاوره با کارشناسان امر، بیشتر احساس می‌شود، اما حق تصمیم‌گیری برای حاکم مسؤول، همچنان محفوظ است.

#### ◀ رهبری و مشورت در قانون اساسی

مشورت در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز از جایگاهی والا برخوردار است، به طوری که طبق اصل یکصد و دهم، نخستین وظیفه رهبری، «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» است. بسیاری از امور سیاستگذاری و قانونگذاری در کشور، از طریق مجالس مشورتی، مانند مجلس شورای اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای اقتصاد، شورای عالی امنیت ملی، شوراهای شهری و روستایی، به سامان نمی‌رسد و مبنای آن، چنان که در اصل هفتم آمده، فرمان قرآن کریم «و أمرهم شورئ بینهم» و «و شاورهم



فی الأمر» دانسته شده است.

همان طور که ملاحظه می‌شود، «تعیین سیاست‌های کلی نظام» از اختیارات و وظایف رهبری شمرده شده که به لحاظ گستردگی و پیچیدگی و اهمیت آن‌ها، با مجمعی از کارشناسان و متخصصان امر مشاوره می‌کند، اما «تصمیم‌گیری و تعیین سیاست‌ها» با رهبری است. بدیهی است با فرض اینکه اولاً، رهبری، واجد شرایط لازم مانند «صلاحیت علمی و تقوای لازم و بینش سیاسی و اجتماعی» است و جز به صلاح اسلام و نظام و مردم نمی‌اندیشد و ثانیاً، مجمعی را برای مشاوره، تشکیل و اعضای آن را منصوب می‌کند. ثالثاً، هدفی جز اتخاذ بهترین تصمیم‌ها و با کم‌ترین احتمال خطا و اشتباه ندارد.

طبعاً، در اکثر موارد، با اعتمادی که به تصمیمات مجمع دارد، از آن، به عنوان بازوی مشورتی، بهره‌جسته و تصمیمات آن را به اجرا می‌گذارد، اما سؤال این است که «اگر در موردی خاص، رهبری، تصمیم مجمع تشخیص مصلحت نظام را بر خلاف مصلحت تشخیص دهد، یا در میان اقلیت و اکثریت اعضای مجمع، دلایل اقلیت را ترجیح دهد، در چنین مواردی باید به تشخیص خود عمل کند یا تابع نظر اکثریت اعضای مجمع باشد؟».

با توجه به اینکه «تعیین سیاست‌های کلی»، «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست»، از وظایف و اختیارات رهبری شمرده شده، به نظر می‌رسد که از نظر قانون اساسی، در موارد یاد شده، رهبری، حق دارد، بلکه موظف است بر اساس تشخیص خود عمل کند، چرا که شرعاً و قانوناً، او مسؤول و پاسخگو است.

علاوه که غیر از رهبری، رئیس‌جمهور و سایر دولتمردان نیز که مشاورانی برای خود بر می‌گزینند، پس از نظرخواهی از آنان خود را موظف به تبعیت از آرای مشاوران نمی‌دانند و هیچ قانونی آنان را ملزم به اطاعت از رأی اکثر مشاوران نمی‌کند.

بنابراین، بدون آنکه ارزش و اهمیت مشورت در امور اجتماعی و سیاسی کاسته شود و لزوم آن در امور اساسی و پیچیده که با سرنوشت عموم مردم ارتباط دارد، انکار گردد، رهبری، در نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی، الزامی به تبعیت از رأی اکثریت مشاوران ندارد، بلکه طبق قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت، وظایف مشخصی دارد و دایره مشاوره آن «محدود به اموری است که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد» یا برای انجام دادن سایر وظایفی که در قانون اساسی ذکر شده، به فرمان رهبری، تشکیل جلسه می‌دهد. (اصل ۱۱۲) تنها نکته‌ای که ممکن است موجب توهم این مطلب شود، بندی در اصل ۱۱۰ قانون



اساسی است. در این بند، آمده است: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.....».

در این بخش، رهبری، موظف شده که از طریق این مجمع، معضلات نظام را که از راه عادی قابل حل نیست، حل کند، اما چنان که توضیح دادیم، این امر، به معنای لزوم تبعیت رهبری از رأی اکثریت اعضای مجمع نیست، بلکه به معنای لزوم مشورت با این مجمع است و میان «لزوم مشورت» و «تبعیت» ملازمه‌ای وجود ندارد.

البته، نکته حائز اهمیت در این اصل، «الزام رهبری به مشورت بامجمع» برای حل چنین معضلاتی است؛ یعنی، بدون مراجعه به مجمع و بحث و تبادل نظر میان اعضای آن، به حل معضلات اقدام نکند. گویا، این الزام، اشاره به این معنا است که حل چنین معضلاتی، نیاز به مشورت با مجمع کارشناسان و صاحب نظران دارد.

گذشته از همه موارد یاد شده، اینکه در اصل پنجاه و هفتم، قوای حاکم در نظام جمهوری اسلامی، زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اعمال می‌گردند، شاهد دیگری بر مسؤلیتی است که مستقیماً متوجه رهبری است و او، الزامی به تبعیت از رأی اکثریت مشاوران ندارد، هر چند خود را مستغنی از نظر متخصصان و کارشناسان و آحاد ملت نمی‌داند و همواره، از آن بهره می‌گیرد.

#### ◀ بی‌نوشت‌ها

۱. نقش یا عدم نقش شورا در تعیین حاکم اسلامی و اختلافی که در این بحث، میان اهل سنت و شیعه وجود دارد، از موضوع بحث خارج است.
۲. نمل: ۳۲ «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون».
۳. قصص: ۲۰ «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ».
۴. بقره: ۲۳۳ «...فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا...».
۵. شورا: ۳۸ «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».
۶. آل عمران: ۱۵۹ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».
۷. احزاب: ۳۶.
۸. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۴۳۱؛ ملا محسن فیض، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹۵؛ حسین خراعی نیشابوری، روض الجنان و روح البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۵.
۹. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۴۷۷.
۱۰. المیزان، ج ۴، ص ۵۶.
۱۱. برای آگاهی از قائلان به وجوب، از اهل سنت، به احمد ابوالشباب، مقومات النصر فی ضوء القرآن و السنة، ج ۱،



- ص ۴۰۳، مراجعه شود.
۱۲. محمد محرابی، درس‌های حقوق و سیاست در قرآن، از آیه‌الله مصباح یزدی، ص ۲۹۶؛ برای آگاهی از قاتلان به استحباب، از اهل سنت به مقومات النصر، ج ۱، ص ۴۰۵، مراجعه شود.
۱۳. سید عبدالمحسن فضل‌الله، الاسلام و أسس التشريع، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۱۴. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۴۳۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۲۷.
۱۵. الاسلام و أسس التشريع، ص ۱۱۳.
۱۶. محمد سعید رمضان البوطی، فقه السيرة، ص ۲۱۹.
۱۷. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۲.
۱۸. محمد هادی معرفت، مجله حکومت اسلامی، ش ۵، ص ۱۴.
۱۹. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۵.
۲۰. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.
۲۱. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۴۰۸.
۲۲. شیخ مفید، مصنفات الشیخ المفید، ج ۲ (الفصول المختارة)، ص ۳۱.
۲۳. نورالدین حسینی عراقی، القرآن و العقل، ج ۱، ص ۲۶۴.
۲۴. شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۳۲.
۲۵. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۲۵۱۵.
۲۶. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۵۸۰.
۲۷. طبری، تفسیر طبری، ج ۶، ص ۵۶؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۱۹۷.
۲۸. انفال: ۶۸.
۲۹. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۴۳۱.
۳۰. یوسف صانعی، مجمع المسائل، ص ۲۱-۲۲.
۳۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۵۷.
۳۲. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۴۳۱؛ عراقی، القرآن و العقل، ج ۱، ص ۲۶۴؛ حسین خزاعی نیشابوری، روض الجنان و روح البیان، ج ۵، ص ۱۲۷.
۳۳. محمد هادی معرفت، مجله حکومت اسلامی، ش ۵، ص ۱۵.
۳۴. در بخش هفتم از اصل یکم قانون اساسی امریکا صفحه بیست و چهارم، آمده است: «هر لایحه‌ای که به تصویب مجلس نمایندگان و سنا برسد پیش از اینکه به صورت قانون در آید، به رئیس جمهور ایالات متحده تقدیم خواهد شد تا آن را تأیید و امضا کند. در صورت عدم تأیید، آن را با ذکر دلایل مخالفت، به مجلسی که لایحه در آن تصویب شده است، ارجاع و مجلس مزبور پس از درج مخالفت در نشریه خود، در لایحه، تجدید نظر خواهد کرد...»
- نیز در بخش سوم از اصل دوم، صفحه سی و یکم و سی و دوم، آمده است: «رئیس جمهور، می‌تواند در مواقع اضطراری، هر دو مجلس یا یکی از آن دو را (برای تشکیل جلسه) فراخواند و در صورت (بروز) اختلاف در مورد دوره فترت، آن دو را تا هر زمان دیگری که مناسب بداند، تعطیل کند.
- در اصل هشتاد و سوم از بخش دوم قانون اساسی ایتالیا، صفحه چهل و پنجم نیز آمده است: «رئیس جمهور، از سوی دو مجلس و در اجلاس مشترک اعضای آن دو انتخاب می‌شود.» در عین حال، در اصل هشتاد و هشتم، صفحه چهل و ششم، مقرر شده که «رئیس جمهور، می‌تواند پس از مشاوره، با رؤسای دو مجلس، اقدام به انحلال یک یا هر دو مجلس کند.»
- نیز در اصل پنجاه و پنجم قانون اساسی کانادا صفحه شصت و شصت و یک، مصوب سال ۱۸۶۷ میلادی،



ملاحظه می‌کنیم که «هنگامی که برای لایحه‌ای در دو مجلس، رأی‌گیری به عمل آید و لایحه، برای تصویب ملوکانه، به فرماندار کل ارائه گردد، فرماندار کل، می‌تواند شخصاً، در مورد آن، تصمیم بگیرد، اعم از اینکه آن را از طرف ملکه تصویب کند یا به موجب این قانون و با اطلاع علیاحضرت، آن را رد کند و یا آن را به خواست و اراده ملکه واگذارد».

۳۵. ناصر مکارم شیرازی، أنوار الفقاهه، ص ۵۳۴

۳۶. احزاب: ۶

۳۷. درس‌های حقوق و سیاست در قرآن، ص ۲۹۶

۳۸. نساء: ۵۹

۳۹. محمد بن عمر بن واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۸-۴۹

۴۰. انفال: ۷

۴۱. سیوطی، الدر المثور، ج ۳، ص ۱۶۳

۴۲. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۴۹

۴۳. همان، ص ۲۱۳-۲۱۴

۴۴. همان، ج ۲، ص ۴۴۵-۴۴۷

۴۵. همان، ص ۴۷۷-۴۷۸

۴۶. حسینعلی منتظری، فقه الدولة، ج ۲، ص ۴۹

۴۷. مغازی، ج ۲، ص ۵۸۰-۵۸۱

۴۸. همان، ص ۶۰۶-۶۰۷

۴۹. همان، ص ۶۰۷

۵۰. همان، ص ۶۰۹-۶۱۰

۵۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۷، ح ۲۵۱۵؛ در بحار الأنوار، ذیل روایت، بدین صورت نقل شده است: «ثم يعزم علي ما يريد الله»، ولی طبق تحقیقی که در سال‌های اخیر برای انتشار کتاب محاسن به عمل آمده و ده نسخه خطی و یک نسخه چاپی منطبق بر نسخه صاحب مستدرک، مبنای این تحقیق بوده، در هیچ کدام از این نسخ، کلمه «الله» وجود ندارد. برخی از نویسندگان، با اعتماد به نقل مجلسی، استدلال به روایت را مخدوش دانسته‌اند. (ر.ک: کاظم قاضی زاده، مجله حکومت اسلامی، ش ۶، ص ۱۴۲).

۵۲. شیخ طوسی، امالی، ج ۲، ص ۳۳۷-۳۴۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶

۵۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳

۵۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱

۵۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۳۳

۵۶. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴۰۳

۵۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳

۵۸. شیخ مفید، الجمل، ص ۲۳۹

۵۹. شیخ مفید، الجمل، ص ۱۲۲

۶۰. الجمل، ص ۱۲۳

۶۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۸

۶۲. سید حسن شیرازی، کلمة الإمام الحسن، ترجمه علیرضا میرزا محمد، ص ۱۸۳

۶۳. همان، ص ۲۰۱

۶۴. همان، ص ۱۹۹، ۲۰۳-۲۰۴

